

سکند

۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹



اکبر و الیزابت!

عقل سلیم حکم می‌کند که در بررسی تحولات سیاسی اخیر در ایران دچار افراط و تفریط نشویم. تا آنجا که مسئله به بررسی «انتخابات»، «اعتراضات خیابانی» و یا حتی درگیری‌ها مربوط می‌شود، این اصل کلی را می‌باید در نظر گرفت که اکثر این رخدادها حداقل تا این مرحله، در چارچوب سیاست‌های داخلی حکومت اسلامی جای گرفته. و هر چند تعداد قابل ملاحظه‌ای از جوانان کشور، بدون آنکه وابسته به محافل حکومتی باشند، صرفاً به دلیل نارضایتی شدید در روند این اعتراضات شرکت فعال داشتند، خطوط اصلی این اعتراضات در چارچوب قانون اساسی حکومت اسلامی و تأیید بنیادهای تصمیم‌گیرنده این حاکمیت انجام شده. تا آنجا که ما اطلاع داریم «اعتراضات» خیابانی تا به امروز به هیچ عنوان به سوی سازماندهی تشکیلات و بنیادهای سیاسی‌ای که خارج از چارچوب فعالیت‌های حکومت اسلامی قرار گیرد گام برنداشته.

البته در همین مقطع گروه‌هایی ما را سریعاً متهم خواهند کرد که «اعتراضات عمومی» را کم‌ارزش نشان می‌دهیم! به هیچ عنوان چنین نیست، هر گامی از ارزش واقعی خود برخوردار است، نه می‌باید کم‌ارزش تلقی شود، و نه آنکه بیش از آنچه ارزش دارد برای آن بها تعیین کنیم. چرا که همان عقل

سلیم به ما نهیب می‌زند که «اعتراضات» به هیچ عنوان به معنای «تغییر» نخواهد بود، حتی اگر این اعتراضات، همچون تجربه ناکام کودتای ۲۲ بهمن، به سقوط رژیم سیاسی نیز منجر شود!

به همین دلیل از نخستین لحظاتی که سخن از «اعتراضات» به نتایج این به اصطلاح «انتخابات» مطرح شد، در همین وبلاگ به طور کلی اگر این حرکت را محکوم نکردیم، نتایج آنرا به زیر سؤال بردیم. این برخورد بر پایه یک اصل کلی اتخاذ شده؛ در کمال تأسف یک حرکت سیاسی همواره از نوعی «مغز متفکر» پیروی می‌کند، و زمانیکه این «عامل اصلی» در ید اختیار نهادهای بنیادها و یا حتی محافل ویژه‌ای قرار گیرد، مشکل می‌توان خارج از الزاماتی که بر این حرکت تحمیل شده، آن را «اداره» کرد. یا به زبان دیگر این حرکت را به نفع تمایلات سیاسی دیگری «مصادره» نمود.

«تغییر» مسیر حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی، خصوصاً در شرایطی که «محافل» تصمیم‌گیرنده همچون مورد ایران تماماً استعماری و برخوردار از تاریخچه‌ای بسیار ریشه‌دار بوده و از ابزار و اهرم‌هایی فوق‌العاده کارآمد بهره می‌گیرند، بسیار مشکل خواهد بود. به همین دلیل چه بهتر که رهبران حرکت‌های سیاسی در کشور با آگاهی بیشتر و با چشمان باز دست به عمل بزنند.

دیروز به عنوان «حسن ختام» برنامه «تفریحی» انتخابات جمکران، نماز جمعه «حکومتی» را نیز اکبر بهرمانی در دانشگاه تهران بر پا کرد. البته ایشان از مهره‌های طراز اول رژیم به شمار می‌آیند، و شاهد بودیم که از نخستین روزهای کودتای ۲۲ بهمن آقای بهرمانی در رأس هرم سرکوب محکم نشسته‌اند. اینکه امروز برخی «گروه‌ها» و به اصطلاح احزاب سیاسی، فوت در آستین سردار اکبر می‌کنند، اگر برای ما با در نظر گرفتن سابقه این گروه‌ها آنقدرها تعجب‌آور نیست، امیدواریم که حداقل هواداران‌شان از سرکردگان دلیل این «حمایت‌ها» و «هندوانه‌زیربغل» گذاشتن‌ها را بپرسند! با این وجود به بهانه مطالب «جدیدی» که خطبه‌های هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه گذشته به میانه میدان سیاست جاری کشور پرتاب کرده، چند مطلب اساسی را در همین مقطع می‌باید مطرح کنیم. مطالبی که شامل «اعتماد عمومی»، «آزادی مطبوعات» و «آزادی بازداشت‌شدگان» حوادث اخیر می‌شود.

آقای بهرمانی در خطبه‌هایشان با تکیه بر آنچه «شک و تردید مردم» عنوان شد، از سردمداران یا به عبارت دیگر از یاران سی سال حکومت‌داری‌شان تقاضا فرمودند که اعتماد مردم را به حکومت دوباره «تحصیل» کنند! برخورد بهرمانی با مسئله «اعتماد عمومی» این امر را القاء می‌کند که گویا نوعی «عدم اعتماد» در بطن حاکمیت مستقر شده باشد. می‌دانیم که آقای بهرمانی زمانیکه هزاران

جوان این کشور را به عناوین و بهانه‌های مختلف زندانی کرده بودند، و یا در جبهه‌ها به دنبال «تخودسیاه» می‌دواندند، «اعتماد عمومی» حداقل در قاموس ایشان «خدش‌های» ندیده بود! اصولاً مشکل می‌توان در یک حکومت استبدادی سخن از «اعتماد عمومی» به میان آورد؛ این اعتماد نخست در قالب پیروی از فرمان «سرنیزه» ایجاد می‌شود، و نهایت امر تبدیل به نوعی «عبودیت عمومی» در برابر عامل زور می‌گردد. این نوع حکومت‌ها با «اعتماد» کاری ندارند، کارشان با «عبودیت» است. آنچه آقای رفسنجانی را امروز گویا حسابی کلافه کرده «نبود» اعتماد عمومی نیست؛ ایشان وحشت‌شان از این است که عامل سرکوب گویا دیگر عمل نمی‌کند. هم عمال سرکوب متزلزل شده‌اند، و هم مردم عاصی‌تر! اینکه این «اعتماد» در گفتار آقای بهرمانی امروز تا به این حد «خدشه‌دار» شده فقط به این معنا می‌تواند باشد که خاطر حضرت بهرمانی و محافل وابسته به ایشان از نیروهای سرکوبگر رژیم استبدادی «مکدر» است.

از طرف دیگر آقای بهرمانی در همین خطبه‌ها خواستار فراهم آوردن «فعالیت آزاد مطبوعات» شده‌اند! می‌دانیم که این موضع‌گیری نیز از ویژگی‌های خود برخوردار خواهد شد. چرا که در این نوع حکومت اصولاً مطبوعات جایی ندارد؛ آقای خمینی همان سی سال پیش عریضه فرمودند که، «قلم‌ها خودشان را اصلاح کنند!» این نوع فریادها و به دنبال آن ارسال هنگ‌های اوباش و چاقوکش ساواک به دفاتر مطبوعاتی کشور به صراحت نشان داد که ویراست مورد نظر حکومت دست‌نشانده اسلامی از مطبوعات تفاوت آنچنانی با نقطه‌نظرهای رضاشاه ندارد. مگر در یک مورد ویژه، در صفحه اول بجای عکس «علیحضرت» عکس «امام خمینی» را به مردم می‌چنانند. این نوع «جهان مطبوعات»، که از سی سال پیش توسط یک حکومت دست‌نشانده و استبدادی بر ملت ایران حاکم شده، آیا جایی برای «فعالیت آزاد مطبوعات» باقی می‌گذارد؟ مسلماً خیر!

مزخرفات شیخ بهرمانی که حتی «آب» به دهان رابرت گیتس گاوچران و دیگر رؤسای جمکران در آنسوی اقیانوس‌ها انداخت، بیشتر چند روزی‌نامه مفتضح «اصلاح‌طلب» را مد نظر قرار می‌دهد تا مطبوعات در ویراستی فراگیر و ملی. گویا آقای بهرمانی در چارچوب همان کسب «اعتماد عمومی» احساس می‌فرمایند که اگر چند روزی‌نامه محفلی با «غرغر»



کردن‌های معمول‌شان از نو روی دکهٔ روزنامه‌فروشی‌ها بروند، حتماً «اعتماد عمومی» کذا بار دیگر کسب خواهد شد! پرواضح است که این «احساس» بسیار کودکانه و ناپخته است.

البته اگر آقای بهرمانی بر مسند تصمیم‌گیری‌ها همچون دوران «خوش» گذشته تکیه زنند، این نوع «دمکراسی قطره‌ای»، همانطور که طی ۸ سال ریاست ایشان بر قوهٔ مجریه شاهدیم بودیم، در لوای مجلات روشنفکرنا از قماش «گردون» و «دنیای سخن» و «کیان» و غیره به منصفهٔ ظهور خواهد رسید. بعد هم برای جمع‌وجور کردن اوضاع و جلوگیری از گسترش «آزادی» کذا چند نویسنده را خودشان سر می‌برند، بقیه را هم فراری می‌دهند، تا ببینند کار «اعتماد عمومی» به کجا می‌کشد! خلاصه می‌گوئیم، آزادی فعالیت مطبوعاتی همان هویج معروف است، چماق‌اش را هم خود آقای بهرمانی برای دل‌سوختگان خواهند تراشید! فراموش نکنیم که «آزادی قطره‌ای» حتماً قطره‌چکان می‌خواهد، و یکی از گرفتارهای ما ملت این است که قطره‌چکان کذا در این حکومت تحت نظر استعمار غرب فعال است.

نهایت امر آقای بهرمانی که اینهمه برای «اعتماد عمومی» از خود و رژیم اسلامی، آنهم جلوی همهٔ مردم «مایه» گذاشته بودند، در آخر کار به خود اجازه داده خواستار «آزادی» بازداشت‌شدگان اخیر می‌شوند! بله، اینهمه «همکاری» با رژیم، جایزه نمی‌خواهد؟ جایزه‌اش این است که اراذل و اوباش اصلاح‌طلب و «تحکیم وحدت» و مشارکت‌چی و «خطامی» و غیره را که سال‌ها برای همین «رهبر» چاقو کشیده‌اند و در دانشگاه و خیابان و کوچه و بازار مردم را به قول خودشان «کارتی» می‌کردند، حال که رفته‌اند دم در دکان جدید می‌باید مورد تقدیر و تفقد قرار داد! خلاصه تمامی این جانفشانی‌ها را سردار اکبر برای تأمین همان «اعتماد عمومی» کذا می‌کند؛ کسی فکر بد نکند!

البته در مخالفت با این «ظواهرات» سراسر انقلابی که به صراحت سرنوشت این مملکت را رقم خواهد زد! آنا چند نوجهٔ مقام معظم و گروهی از جوجه‌پاسدارهای حکومت دست به اسلحه شده‌اند! فریاد و فغان که، «آقا شما با خائنن همکار شده‌اید!» و یا ... می‌دانیم که «بازار گرمی» هم در دنیای سیاست استعماری به درد می‌خورد. اینکه مشتی ساواکی از قماش حجاریان، بهزاد نبوی، مشارکت‌چی‌ها و ... دستگیر شوند و آنا همکاران‌شان فریاد برآوردند که اینان را باید «آزاد» کنید، فقط به این معناست که مردم این مملکت بالا‌جبار می‌باید میان دستگیرشدگان و دستگیرکنندگان «تفاوتی» چشم‌گیر قائل باشند! بله، این «اجبار» است، سؤال و استفسار نیست!

اصلاً به همین می‌گویند، «تولدی دیگر!» و آقای رفسنجانی خودشان در زمرة «نوباوگان‌اند»! ایشان طی سی سال مارمولک‌بازی و پدرسوختگی و آدمکشی هر شش ماه یک‌بار از نو «متولد» شده‌اند! و هر بار پستان یک دایهٔ جدید را به دهان گذاشته‌اند. روزگاری بود که دایه‌شان آمریکائی بود و پستانک ساواک شاه را دهان‌شان می‌گذاشت، بعداً به پستانک‌های ساخت سرمایه‌داران آمریکا در چین و ماچین علاقمند شدند، چند صباحی هم ایشان را از «شیر» گرفتند و به «مشابه» عادت دادند، ولی اینبار گویا مستقیماً پستان علیاحضرت ملکهٔ انگلستان را گرفته‌اند، و با لهجهٔ غلیظ انگلیسی می‌فرمایند:

چنان است دادش که روباه پیر
نهد بچه را تا دهد شیر [ک...ر]

